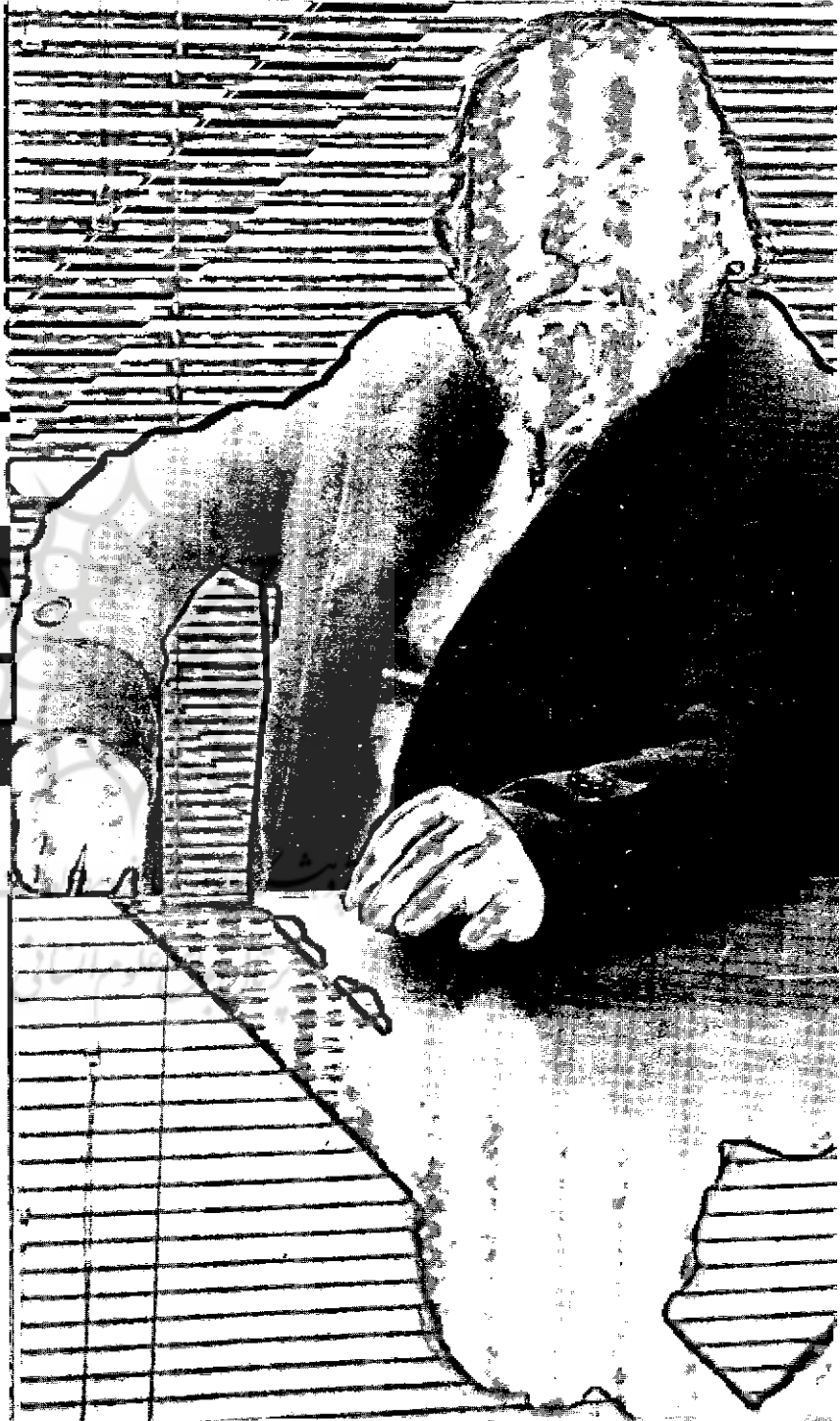


داشته‌ی پاپس

به روایت هنرمند

استاد جواد بخشی‌زاده



در سال ۱۳۲۲ چشم به جهان گشودم و در یک خانواده مذهبی پرورش یافتم. پدرم معمم و مدرس مکتب منصوریه بود. یازده‌ساله بودم که پدرم به رحمت ایزدی پیوست و سرپرستی ما را مادرم بر عهده گرفت. ما در خانواده شش برادر و چهار خواهر بودیم.

مادرم بین فرزندان قرعه‌کشی کرد تا کسی برای معاش تلاش کند و خواهرها به درس خواندن مشغول شوند. قرعه‌کار به نام سه برادر افتاد تا معاش خانواده را تأمین کنیم. یکی از این برادرها من بودم. من زیر نظر استاد اکبر حاج‌شکری که از اساتید و نوادر روزگار در هنر گچ‌بری بود به کار سخت و طاقت‌فرسای هنر گچ‌بری مشغول شدم. این هنر را به زودی فراگرفتم و شب‌ها را مشغول درس خواندن شدم. با توکل به خدا زندگی می‌گذشت اما سخت. در سال ۱۳۳۷ برای مرمت آثار گچ‌بری کاخ گلستان با استاد به

تهران آمدیم و در همین سال‌ها پایم به لاله‌زار باز شد و یک دل نه صد دل عاشق تئاتر شدم؛ تئاتری که مرحوم تفکری و مرحوم قنبری در آن ایفای نقش می‌کردند. برای روزی که من بتوانم پا به عرصه نمایش بگذارم ثانیه شماری می‌کردم. پس از اتمام کار در تهران به شیراز برگشتم و در جست‌وجوی محلی که بتوانم این هنر والا را یاد بگیرم و با هنر خود نقش کوچکی در امور فرهنگی شهر خودم و کشورم ایفا کنم.

در سال ۱۳۴۸ به‌طور تصادفی از خیابان لطف‌علی‌خان زند عبور می‌کردم که چشمم به تابلو مرکز آموزش تئاتر شیراز خورد و سراز یا نشناخته برای ثبت‌نام به خدمت استاد کلاس آقای علی شجاعیان رسیدم و پس از گذراندن دوره شش ماهه آموزش اولیه تئاتر با نمایش «جیران» بخت خود را بر عرصه نمایش حقیر نمایش احمد علامه‌دهر با تهیه‌کنندگی حقیر نمایش «بهترین بابای دنیا» را به صحنه برد و هر روز بیشتر از روز قبل کار تئاتر را جدی می‌گرفتم و رفته‌رفته طوری در آن غرق شدم که امروز احساس می‌کنم بدون هنر تئاتر جسدی بیش نیستم.

در سال ۱۳۴۹ با جمعی از هنرمندان شیراز جلسه‌ای گرفتیم و حول این محور صحبت و تبادل نظر کردیم که چرا هنگامی که در شیراز تئاتر را حتی مجانی اجرا می‌کنیم تماشاگر وارد سالن‌ها نمی‌شود؟ چرا و در پایان به این نتیجه رسیدیم که در شیراز تماشاگر تئاتر نداریم و برای تربیت تماشاگر، همه اعضای حاضر در جلسه متفق‌القول از مرکز آموزشی تئاتر کناره گرفته و بدون قطع ارتباط با اداره کل فرهنگ هنر به قهوه‌خانه چهارفصل وکیل که مالکیت آن هنوز هم در دست بنده است وارد شده و مستقر شدیم.

و به مدت پانزده سال هم در قهوه‌خانه چهارفصل وکیل و هم در انواع سالن‌های نمایشی شیراز و شهرستان‌ها و به ویژه تهران به اجرای نمایش پرداختیم مجانی و با سرمایه شخصی. در این هنگام با هنر معماری و گچ‌بری نیز آشنی گرفته بودم. از این ممر کسب درآمد کرده و در تئاتر خرج می‌کردم. رفته‌رفته تمام اعضای خانواده‌ام جذب این هنر شدند و جزئی از گروه؛ زیرا با دانش است فخر نه با ثروت و عقا... تنها هنر تفاوت انسان و چارپاست

ما هر شب بدون استثناء نمایش‌هایی را برای کارگردان به‌طور مجانی اجرا می‌کردیم؛ گاهی من کارگردان بودم، و گاهی دیگر اعضای گروه. در زمان اجرای نمایش آن قدر مردم جذب می‌شدند که حاضر بودند برای دیدن دوباره نمایش پانصد تومان بپردازند. آوازه گروه تئاتر سیبید رفته‌رفته در سراسر ایران پیچید تا جایی که ناگهان بدون دعوت قبلی زنی از دربار پهلوی با هیئتی و برای دیدن نمایش به قهوه‌خانه آمد. گاهی پهلید (شوهر اشرف پهلوی) و وزیر فرهنگ و هنر وقت سز زده برای دیدن نمایش می‌آمدند. گاهی استاندار شیراز و گاهی هنرمندان طراز اول سینمای کشور از جمله ناصر ملک‌مطیعی، فرزانه تأییدی، منوچهر وثوق، داوود رشیدی، جمشید مشایخی، جمیله شیخی، علی نصیریان، محمدعلی کشاورز یا روسای مرکز سینمایی کشور، که نام آن‌ها در خاطر من نیست. خلاصه سماجت و تداوم و علاقه و عشق بچه‌های گروه تا به حدی پیش رفت که کمتر کسی بود که با آثار اجرایی گروه تئاتر سیبید آشنایی نداشته باشد. در کنار تئاتر، انجمن شعر و ادب، انجمن نقاشی و خوش‌نویسی نیز در کنار کتابخانه قهوه‌خانه

چهارفصل وکیل برقرار شد و قهوه‌خانه از شکل قبلی خود خارج شد و به یک مرکز فرهنگی تبدیل گردید. و سرانجام نشان درجه یک به دلیل کار معماری و فرهنگی نصیب من شد. در طول سالیان، ما همواره معترض بودیم که چرا مدیر کل‌های شیراز را از غریبه‌ها انتخاب و جایگزین می‌کنند. تا اینکه در سال ۱۳۸۵ از اهالی تئاتر شیراز - فردی را که در گروه سیبید بزرگ شده بود و با امکاناتی که من در اختیار ایشان قرار داده بودم انجمن و رسمی یافته بود - به مدیر کلی ارشاد شیراز منصوب شد و ما

در پوست نمی‌گنجیدیم چون می‌دیدیم کسی مدیر شده که هم درد را می‌داند و هم درمان را. ما ز یاران چشم یاری داشتیم خود غلط بود آنچه می‌پنداشتیم. ایشان از من چیزی را طلب کرد که در قاموس ما خراباتیان ممکن نبود. و چون بابت خواسته خود از من جواب نه شنید، فرمودند که دیگری به جای من باشد و مرا به وسیله معاونینش تنبیه فیزیکی فرمود.

در طریق عشق‌بازی امن و آسایش بلاست رهروی باید جهان‌سوزی نه خامی بی‌غمی عشق آتش بود و خانه‌خرابی دارد زمان‌ها گذشت. من همواره به تئاتر عشق می‌ورزیدم. در طول زندگی خود همیشه در شیراز کار کرده‌ام و مایلم همچنان در شیراز باشم و به کار تئاتر بپردازم.

من با اهالی تئاتر شیراز مدارا می‌کنم. از آن‌ها چیزی نمی‌خواهم و تمایل دارم آن‌ها هم به من کاری نداشته باشند و اگر در عرصه صحنه جدالی هست، نمایش باید باشد.

به جان زنده‌دلان سعديا که ملک نمی‌ارزد آنکه دلی را ز خود بیازاری